

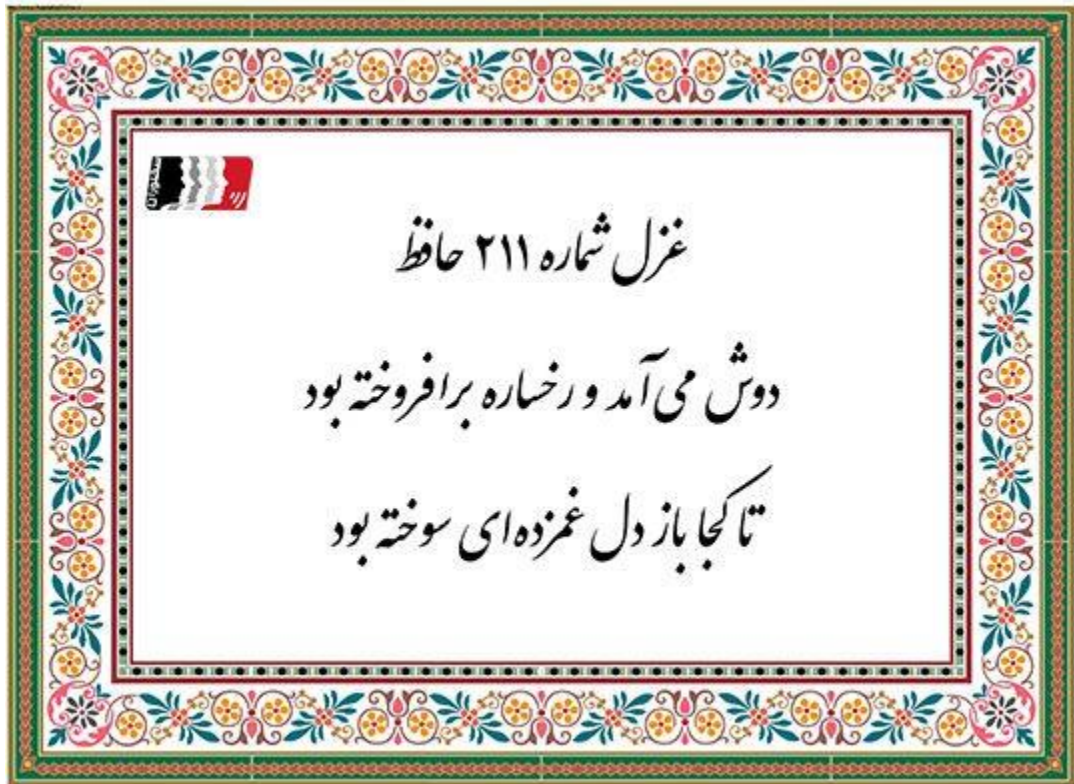
متن، معنی، شرح و تفسیر غزل شماره ۲۱۱ حافظ

دوش می آمد و رُخساره برافروخته بود!
تا کجا باز دل غمزه‌ای سوخته بود!

غزل ۲۱۱ حافظ با دوش می آمد و رخساره برافروخته بود آغاز می شود. وزن غزل دوش می آمد و رخساره ، فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (بحر رمل مثنی مخبون مقصور) می باشد. در ادامه می توانید متن کامل غزل و همچنین معنی لغات و شرح و تفسیر ابیات را مشاهده کنید. در شرح و تفسیر از کتاب شرح سودی بوسنوی ، شرح حافظ دکتر خطیب رهبر، دکتر عبدالحسین جلالیان و شرح شوق دکتر حمیدیان بهره گرفته شده است.

آنچه در ادامه می خوانید:

- ۱- متن غزل
- ۲- شرح و تفسیر غزل
- ۳- معنی غزل و لغات



متن غزل ۲۱۱ حافظ

دوش می آمد و رُخساره برافروخته بود!
تا کجا باز دل غمَزده ای سوخته بود!

رسمِ عاشق کُشی و شیوه ُ شهرآشوبی
جامه ای بود که بر قامتِ او دوخته بود

جانِ عَشاق، سِپِنْدِ رُخ خود می دانست
و آتشیِ چهره بدین کار برافروخته بود

گر چه می گفت: که زارتِ بگشَم! می دیدم
که نهانش نظری با منِ دلسوخته بود

کُفَرِ زُلْفَش رَه دین می زد و آن سنگین دل
در پی اش مشعلی از چهره برافروخته بود

دل بسی خون به کف آورد، ولی دیده پریخت
الله الله، که تَلَف کرد و که اندوخته بود؟

یار مَفروش به دنیا، که بسی سود نکرد
آن که یوسف به زَرِ ناسِرِه بفروخته بود

گفت و خوش گفت: برو خرقه بسوزان، حافظ!
یا رب! این قلب شناسی ز که آموخته بود؟

شرح و تفسیر غزل ۲۱۱ حافظ

دوش می آمد و رُخساره برافروخته بود!
تا کجا باز دل غمَزده ای سوخته بود!

دوش: دیشب

رخساره: [رُ رَ لِر] رخسار . روی و صورت و چهره و سیما

برافروخته: [بَ آت / ت] روشن شده . آتش گرفته . خشمگین شده

رخساره برافروخته بود: قهر کرده بود

معنی بیت: دیشب یار با چهره ای برافروخته و خشمگین آمده بود. به نظر می رسید که با این قهر و خشمش یک جایی دل عاشقی را سوزانده بود.

رسمِ عاشق‌کشی و شیوه شهر آشوبی
جامه‌ای بود که بر قامتِ او دوخته بود

عاشق‌کشی: [ش ک] عاشق آزاری. جفا کردن به عاشق

شیوه: [و / و] رسم، روش

شهر آشوبی: [ش] فتنه و آشوبی است که معشوق به واسطه زیبایی بی حد و حسن جمالش، در شهر ایجاد می کند

جامه‌ای بود که بر قامتِ او دوخته بود: از عهده او بر می آمد

معنی بیت: شیوه عاشق آزاری و چگونگی ایجاد فتنه و بلوا در شهر به واسطه زیبایی بی حد و اندازه اش، کاری است که فقط از عهده یار برمی آید.

جانِ عَشَّاق، سِپِنْدِ رُخِ خود می دانست
و آتشِ چهره بدین کار برافروخته بود

سپند: [س پ] مخفف اسپند و آن دانه و تخمی است که برای چشم زخم و دفع چشم بد می سوزانند

معنی بیت: یار با سنگدلی و قهر و برافروخته و خشمگین کردن چهره اش، آتش به جان عاشقان می زند و سوختن دل عاشقان را برای خود دفع بلا و چشم زخم می داند.

گر چه می گفت: که زارَتِ بگشَم! می دیدم
که نهانش نظری با منِ دلسوخته بود

زارت بکشم: تو را با خفت و خواری بکشم

نظر: [ن ط] نگاه، مورد توجه قرار دادن چیزی

دلسوخته [د ت / ت] پریشان خاطر. آزرده خاطر. آزرده دل

معنی بیت: اگر چه وقتی یار با حالتی خشمگین و برافروخته نزد من آمد، می گفت که دوست دارم با خفت و خواری تو را بکشم ولی من احساس می کردم که در دلش، من پریشان خاطر آزرده دل را دوست داشتم.

كُفْرٍ زُلْفَش رَه دین می زد و آن سنگین دل
در پی اش مشعلی از چهره برافروخته بود

کفر زلف: [ک ز] اضافه تشبیهی است به معنای گیسوی سیاه دل و کافرکیش و عاشق کش یار. در شعر عرفانی صورت نشان از نور و سپیدی و وحدت است و زلف نشان سیاهی و کفر و کثرت است.

ره دین می زد: [ر ز] دین را به یغما می برد، راه ایمان را می دزدید

سنگین دل: [س د] مرادف سنگدل. بی رحم

مشعلی از چهره: چراغی از نور رخسار

معنی بیت: زلف زیبا و عاشق کش یار، دین و دل عاشقان را به یغما می برد و آن یار سنگدل، چراغ طلعت خویش را در قفای گیسو، روشن کرده تا چراغ راه زلف رهزنش باشد.

دل بسی خون به کف آورد، ولی دیده بریخت
الله الله، که تلف کرد و که اندوخته بود؟

دل بسیار خون به کف آورد: دلخون شد، خون دل خورد

دیده بریخت: خون گریه کرد

معنی بیت: عاشق بیچاره از یکسو دلش خون است از سوی دیگر چشمانش اشکبار است و خون گریه می کند. شگفتا که چه کسی می اندوزد و چه کسی از دست می دهد؟

یار مَفْرُوش به دنیا، که بسی سود نکرد
آن که یوسف به زَرِ نَاسِرِه بِفُروخته بود

زر ناسره: [ز س] سکه طلای قلبی

معنی بیت: عشق و یار عزیر را به بهای بدست آوردن دنیا از دست مده که بازرگانی که یوسف را از چاه درآورد و در بازار برده فروشان او را به بهای اندک فروخت سودی نکرد.

گفت و خوش گفت: برو خرقه بسوزان، حافظ!
یا رب! این قلب‌شناسی ز که آموخته بود؟

خرقه بسوزان: خرقه صوفیانه از تن بدر آر و در آتش افکن

قلب شناسی: [ق ش] تمیز سکه اصلی از تقلبی

معنی بیت: گفت و سخن نیکو گفت که ای حافظ خرقه ریا از تن بدر آر و در آتش افکن. خدایا او چگونه فهمیده بود که این لباس ریا و دورویی است؟

نویسنده: دکتر زند